

فنون کوچ نشینان بلوچ درسازگاری با محیط زیست نمونه عشایر سراوان*

ازبه هم پیوستن دو روستا به نامهای شستون و بخشان شهرستان سراوان شکل گرفت، شستون را در قدیم شراستون می‌گفته‌اند، و در ناسخ التواریخ از آن به نام سراستان یاد شده که نام سراوان را از آن گرفته‌اند. شهرستان سراوان تقریباً از سه جهت شمال و جنوب و مشرق به مرز ایران و پاکستان، از مغرب به شهرستان خاش و بخش سرباز از شهرستان ایرانشهر محدود می‌شود، این شهرستان با مساحت $2/9$ میلیون هکتار شامل بخشهای حومه، سوران، جالق و زابلی و ۱۵ دهستان است.

از کوههای سراوان یکی بم پشت می‌باشد که حدفاصل ناحیه سراوان و چابهار است و این دو ناحیه را از هم جدا می‌سازد، کوههای دیگر عبارتند از جالق، تاهوک و بیرک که هر چه به مرز نزدیکتر می‌شوند، ارتفاع آنها کاهش می‌یابد و چون از مرز بگذرند مجدداً بر ارتفاع آنها افزوده می‌شود. سراوان منطقه‌ای کوهستانی است و جز در قسمت‌های غربی و جنوب غربی آن که دو دشت گشت و مرادآباد واقع شده‌اند سایر قسمت‌های آن تقریباً فاقد زمین کشاورزی است. دشت گشت در مسیر راه خاش - سراوان بطول ۲۰

* در این تحقیق از حمایت و همکاری صمیمانه فرماندار محترم سراوان جناب آقای توکلی بهره‌مند بودم و از راهنماییهای ارزنده آقای قلندر ملازمی همکار کاروان و مطلع ایشان که رنج سفر تحقیقاتی را با نگارنده بر خود هموار کردند استفاده بسیار کردم. آقای یوسف فیاضی نیز در این کار سهم بسزایی دارند.

کیلومتر و عرض متوسط ۱۰ کیلومتر در شمال سلسله کوهستان سیاهان قرار دارد، عمق آب زیرزمینی این دشت به طور متوسط ۱۵ تا ۲۰ متر می باشد و طایفه «گمشاد زهی» به طور پراکنده در آن سکونت دارند.

دشت مرادآباد در مسیر راه خاش، سیب سوران به طول ۳۵ و عرض ۲۵ کیلومتر قرار دارد، عمق آب زیرزمینی در نقاط مختلف آن به طور متوسط ۱۵ تا ۱۸ متر می باشد، در این دشت طوایف میر مراد زهی، بارک زهی و دهوری به حفر تعدادی چاه نیمه عمیق مبادرت ورزیده اند اما مردم برای جبران کمبود زمین در مناطق کوهستانی دست به ابتکار جالبی زده اند، آنها دره های کم عمقی را انتخاب می نمایند در مسیر آن با دیواره سنگی خشکه چین سدی با ارتفاع ۴ تا ۵ متر می سازند و سیلابها را به این دره هدایت می کنند، آب در پشت سد جمع می شود و برای این که سرریز نکند یک مسیر انحرافی برای آن در نظر می گیرند، پس از تبخیر یا مصرف تدریجی آب ذخیره شده لایه ای از رسوبات سیل باقی می ماند، که خاک بسیار مناسبی برای کشاورزی است. در طول چند سال دره بتدریج پر می شود و زمین مسطحی با قشر ضخیمی از رسوبات سیل به وجود می آورد، که در اصطلاح محل به آن «خوشاب» می گویند، در این خوشابها انواع محصولات و بخصوص نخل کشت می شود.

ساخت اجتماعی سراوان

جمعیت سراوان ساخت طایفه ای دارد و متشکل از طوایف مختلفی است، مشهورترین آنها طوایف: دهوری، ملکزاده، سپاهی، ملازهی، شیخزاده، درزاده، امرا، سنجر زهی، باران زهی، بزرگزاده، جنگی زهی، ریگی، گمشاد زهی، بارکزی می باشند.

در سراوان قشری بنام «سیدها» زندگی می کنند که رفتارهای اجتماعی ویژه ای دارند، سیدها سمبل زهد و تقوایند و بعد از مولویها و رهبران مذهبی این گروه مورد احترام و اعتماد مردم اند و از موقعیتی والا برخوردارند،

زنان این قشر به «ستری» معروفند و از خصوصیات آنان این است که درانظار ظاهر نمی‌شوند و حتی از سخن گفتن با نزدیکترین مردان فامیل هم پرهیز دارند، سیدها شجره‌نامه‌ای دارند که نسب آنها را بحضرت محمد می‌رساند به بزرگان این قشر کراماتی نسبت داده‌اند و آنان را «صاحب» خطاب می‌کنند، ملازهی‌ها نیز وابسته به سیدها می‌باشند و مانند آنان در حل اختلاف طوایف نقش میانجی دارند. مردم در مواردی که به مولوی دسترسی نداشته باشند و بخواهند به اصطلاح «شربعت» کنند (برای حل مسائل خود به احکام شرعی رجوع کنند) به این دو گروه متوسل می‌شوند، ملاک برتری در این دو قشر پرهیز کار بودن است.

قلندران از دیگر گروه‌های اجتماعی مردم سراوان می‌باشند، این گروه عارف مسلکند و به حضرت مهدی (ع) اعتقاد ویژه‌ای دارند، به این مناسبت در نیمه شعبان مجالس بزم و شادی تشکیل می‌دهند و با نواختن عود اشعاری در مدح آن حضرت می‌خوانند.

در سراوان همچنین اقشاری هستند که از قشرهای فرودست جامعه محسوب می‌شوند و بعضی از مردم، آنها را به دیده کاست یا قشری که فاقد هر گونه مترت اجتماعی است می‌نگرند، این گروه‌ها به‌عنوان واسامی: غلام، چاکری، بندی، کنیز ولودی مشهورند. لودیه‌ها همان صنعتکاران یا سلمانیهای دوره گرد جوامع عشایری‌اند، اما غلام و چاکری و کنیز یادگار دوران رونق برده‌داری در بلوچستان می‌باشند، چون بلوچستان در مسیر حرکت قافله‌هایی بود که برده‌ها را از شیخ‌نشینهای خلیج فارس به بخارا بازار عمده خرید و فروش می‌بردند. فرهنگ برده‌داری در بلوچستان رشد کرد، به‌طوری که پولاک در سال ۱۸۷۳ میلادی می‌نویسد: «در خراسان و بلوچستان خرید و فروش آدم رایج است و هر ساله عده زیادی دختر و پسر ایرانی درازای پرداخت مبلغ ناچیزی خرید و فروش می‌شوند»^۲.

رونق بازار برده‌داری موجب شد که در جنگ و ستیزهای طایفه‌ای، پسران و دختران جوان طرف مخاصمه را به این منظور اسیر کنند،

این گروه اسرا نخست به بندی، و سپس به غلام و کنیز شهرت یافتند که بازماندگان آنان در سالهای اخیر چاکری نام گرفتند و بعد از انقلاب اسلامی نام آزادی بر خود گذاشتند.

هرچند سالهاست تجارت برده و به اسارت گرفتن انسانها منسوخ شده است و اسرا از قید اسارت رها شده‌اند، اما هنوز در قید فرهنگ برده‌داری اسیرند و کسانی به این وضع کمک می‌کنند، هنوز غلام‌زاده غلام است و بندی‌زاده دربند، هرچند که نامش آزادی باشد، زیرا بهایی برای آزادی خود نپرداخته است، اگر مالک بخواهد او را آزاد کند، باید بهای زیادی بپردازد، زیرا چاکری به سبب خدمتی که در طول عمرش به او کرده است، اکنون خود را شریک مال او می‌داند، نه مالک راضی به پرداخت چنین بهای سنگینی است و نه چاکری حاضر می‌شود از چنین حقی بگذرد، لذا برده‌داری بشکل صوری آن استمرار دارد و قانونمندیهای آن نیز از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود آنان که مدافع حفظ این قانونمندیها می‌باشند، از هر حربهای برای بقا و دوامش استفاده می‌نمایند، نگارنده در زمان تحقیق (پاییز ۱۳۶۶) در مسجد یکی از روستاهای جالق جمعیتی را دیدم که مجادله می‌کردند: از یکی از همراهان سبب را پرسیدم، توضیح داد که امام مسجد به سبب گرفتاری نتوانسته برای نماز حاضر شود، مردم در بین خود پیرمردی را که از همه مسن‌تر بوده به امامت انتخاب کرده‌اند، اما یک نفر از نسل خوانین مدعی شده است که این پیرمرد غلام است و آزاد نیست و نمی‌تواند پیش نماز باشد.

و بالاخره خان‌زاده موفق شد حرف خود را به کرسی بنشانند. در روستای کشتگان سراوان نیز چاکری‌ها از اجحافات که به آنها می‌شد دلی پر خون داشتند، می‌گفتند گرچه از زمان انقلاب به بعد کسی نمی‌تواند از ما بیگاری بکشد ولی در خیلی از موارد ما از حقوق اجتماعی محروم هستیم، مثلاً بما اجازه نمی‌دهند از آب لوله‌کشی استفاده کنیم، اگر گوسفند داشته باشیم و بخواهیم به چرا ببریم مانع ما می‌شوند، حتی نمی‌گذارند از چوب جنگل

برای خود سوخت تهیه کنیم .

لودیها هر چند در چنین مضایقی گرفتار نیستند و بعضی از آنها توانسته اند رونقی به کار خود بدهند . اما حتی اگر مغازه چند نبش طلافروشی هم داشته باشند همان لودی دوره گردی محسوب می شوند که کوله باری بردوش به حشمها و خیلها ، برای جستن کار سرکشی می کردند .

بنابر این در ساخت اجتماعی سراوان فرهنگ جامعه عشایری با فرهنگ فتودالی روستا درهم آمیخته است ، برده داری با طبع عشایر سازگار نیست ولی طایفه گرایی و وابستگی های قومی از خصلتهای عشایر است که هنوز شدت در مردم سراوان وجود دارد . و این به سبب آنست که جمعیت کثیری از مردم سراوان را عشایر تشکیل می دهند .

پراکندگی عشایر کوچ نشین سراوان

بزرگترین طایفه سراوان «گمشادزی» است که طوایف کوچکتر سپاهی بهاروند ، بهارمست ، خاکی زبی از شعب آن می باشند . محل سکونت این طایفه از ناهوک تا رودخانه نگاران آخرین نقطه سر دشت می باشد . عشایر سپاهی در حاشیه رودخانه نوکدار زندگی می کنند و خط سیر آنها از سینکان شروع و به کوه سفید ختم می شود گمشادزی ها در منطقه گشت (gost) بندران (Bondaran) تیغاب (Tigáb) گیلی (Gili) دشتو (Dašta) آهوکان مستقر هستند . در حدود سیصد خانوار آنها در شمال غربی سراوان به ترتیب در مناطق زیر چاه عالی (Alli) خلیل آباد ، پسیل (Posil) چاه ارزی (Erzi) چاه صوفی و چاه شهید زندگی می کنند ، همچنین در شمال شرقی رودخانه گراوانی (Grāvāni) کلگ جمال (Kollag) عده ای «سیاهافی» و «گمشادزی» بسر می برند ، «خاکی زبی» که تعداد آنها به ۲۲۰ خانوار می رسد در منطقه شمس آباد از غرب به طرف شرق در جنوب جاده سراوان به خاش در مناطق کلگ پلنگ و گیتانی ، گری (Gari) چاه پل پت (Polpat) ، چاه سورو (=شور) چوتین گوان (Cutingovah) پشتک (Poštak) کلگ سالار ، سفیدرانک

(Darânak) دارسوات (Dârsâvat) زنگک (Zangok) سکونت دارند طوایف چاری زبی و دهانی در دامنه شمالی کوه بیرک (Birk) دست راست جاده یعنی غرب سوران از ده مهندا (Mohandâ) تا گوارناک (Govarnâk) در مسیر شرق به غرب مستقر می باشند. طایفه دهانی (Dahâni) بیشتر در منطقه بم پشت به سر می برند، محل زندگی طایفه سیاهانی بیشتر در منطقه ای حدفاصل ای بیگ تا ناهوک است، طوایف مزارزهی، شهدادزی، شهر حسن زبی که در مجموع ۳۸۵ خانوار می باشند، در حق آباد و در دامنه شمالی کوه بیرک از لشکران تا پالیزان که آخرین نقطه در مرز خاش است، مستقر شده اند و بالاخره در کوه بیرک زابلی ۱۱۴ خانوار از طوایف عبدالزهی، دامنی، گمشادزی زندگی می کنند که مرکز آنها چد بالا (Çadd-e-bâlâ) است.^۴

تمام طوایف سراوان بلوچ اند، بلوچها خود را از نژاد عرب و از قبیله قریش می دانند که در اواخر قرن هفتم میلادی اجداد آنان از حوالی حلب به بلوچستان مهاجرت کرده اند، زیرا یزید آنها را بواسطه طرفداری از امام حسین از آن حدود رانده است.^۵ یاتنیجر اصل ایشان را به ترکمن از تیره سلجوق نسبت می دهد، دکتر بلو (Bellew) در کتاب خود بلوچها را «همان (Baluech) طایفه چوهان راجپوت می شمارد که اصلاً در ناحیه نوشکی ساکن بودند»^۶

سیاحان و محققان قدیم مسکن اولیه بلوچ را کوههای بارز کرمان دانسته اند. مقدسی می نویسد: «دسته های مختلفی از قوم بلوص (بلوچ) در جبال قفص نزدیک مرزهای کرمان جای داشتند»^۷. برخی قفص را معرب کوچ یا کفج دانسته اند، کفجان عشیره ای بودند در حدود کرمان و مکران و بلوچستان حالیه ساکن و غالباً کوچ یا کفج را مترداف بلوچ می آورند^۸ به روایت تاریخ و ادبیات شفاهی، بلوچها از دوشاخه رند و لاشاری بوده اند، رئیس رندها میرچاکر و رئیس لاشاریها میر گوهرام بود، این دو در همسایگی یکدیگر زندگی می کردند و روابط دوستانه ای داشتند، تا اینکه بین آنها اختلاف و دشمنی پیش آمد، مسبب این دشمنی زنی به نام گوهر

بود که گوهرام نسبت به او علاقه داشت، اما گوهر تقاضای خواستگاری او را رد کرد و به چاکر که او نیز خواستگارش بود پناه برد، زمان کوتاهی پس از این ماجرا، یک مسابقه اسبدوانی بین رامین لاشاری و ریحان رند واقع شد، رامین در این مسابقه برنده شد، اما داوران به نفع ریحان رأی دادند، لاشاریها آزرده شدند و در موقع برگشت چند کره شتر از گله گوهر را کشتند، گوهر که از عواقب کاربیم داشت سعی در پنهان کردن این ماجرا کرد، اما شبانگاه که شتران ماده با پستانهای پرشیر به آغل برگشتند، توجه میرچاکر جلب شد، سبب را پرسید، چوپان بناچار جریان را به میرچاکر گفت و او به تشویق میرجان و ریحان تصمیم به انتقام گرفت، جنگ بین رندها و لاشاریها از این جا شروع شد که مدت سی سال ادامه داشت و به نابودی و تضعیف طوایف لاشاری و رند و مهاجرت چاکر به پنجاب منجر شد.

نظام عشایری بلوچ

عشایر بلوچ نیز مانند سایر کوچ نشینان دارای تشکیلات سیاسی و نظام عشایری بوده اند که هنوز بقایای آن مشهود است و همان نظام سلسله مراتب ایلی است، در این نظام کوچکترین واحدهای اجتماعی ایلی چون دانه های زنجیر بایزرگترین اجتماعات ایلی پیوند نزدیک دارند که متکی به بنیاد خویشاوندی می باشد، از خصوصیات نظام عشایری بلوچستان تنوع در تشکل این گروه های اجتماعی است. هلك، حشم، لوگان، می تك، دوار، گدام، خیل، شلوار، از مفاهیمی است که سیاحان و پژوهشگران از آنها به عنوان کوچکترین واحدهای اجتماعی در مناطق مختلف بلوچستان نام برده اند که با توجه به شرایط مختلف اجتماعی و اقتصادی تغییر شکل می داده اند. در اصطلاح عشایر سراوان، به مجموعه چند خانوار که باهم خویشاوندی نزدیک دارند، و معمولاً از یک تبار می باشند و با ازدواجهای درون گروهی پیوند خود را مستحکمتر نموده اند، «هلك» گفته می شود، بنابراین «هلك» واحدی اقتصادی - اجتماعی است. اعضای «هلك» باهم کوچ می کنند، و

در گله و مرتع شریکند، در رأس هلك ریش سفیدی قرار دارد که به او کماش (Komāš) می گویند، ولوگ به طوری که بعد خواهیم گفت، مسکنی است که افراد «هلك» در آن زندگی می کنند، ولوگان جمع آنست.

اصطلاح «هلك» در بعضی نقاط دیگر بلوچستان نیز معمول است، مجموعه چند هلك حشم نام دارد، در هیجان «هلك» سازمانی خویشاوندی، اقتصادی اجتماعی، فرهنگی و آموزشی است.^{۱۰}

در طایفه زین الدینی بمپور به «هلك» لوگان، دوار، و می تک (Meytak) نیز گفته می شود که دارای ریش سفیدی به نام مستر (Master) می باشند و يك «هلك» یا «می تک» ممکن است دو تا سی خانوار را دربر گیرد.^{۱۱}

پاتینجر از يك واحد اجتماعی دیگر بنام «گدان» نام می برد و می نویسد: «از اجتماع چند گدان تومان یا ده به وجود می آید»، وی همچنین می نویسد: «به مجموعه چادرهای بلوچ خیل، می گویند، هر خیل به نام رئیس یا بزرگتر آن نامیده می شود»^{۱۲}. امروزه عشایر سراوان به سیاه چادر، «گدام» (Gedām) می گویند، و خیل در عشایر سیستان بخصوص طایفه بارانی تقریباً معادل هلك در عشایر بلوچستان است.

«شلوار» نیز کم و بیش در میان طایفه ریگی مترداف «تیره» به کار می رود و در طایفه زین الدینی استعمالی نادر دارد و بمعنی تَراد، تبار یا جد مشترك است.^{۱۳} در سیستان نیز به همین معنی به کار می رود.

کوچ بلوچ

عشایر بلوچ کوچنده اند، ولی کوچ آنها به آن مفهومی که از کوچ در ذهن داریم نیست، بلوچ نه دسترسی به دامنه های سرسبز و زیبای زاگرس دارد و نه طبیعت مسحورکننده سبلان را می شناسد، در سرزمین خشک و پهناوری مثل بلوچستان که آبادیها صدها کیلومتر با هم فاصله دارند، به سبب کمی بارندگی و فقر طبیعت آب و گیاهی وجود ندارد، تنها بمپور، خاش و سراوان نسبت به سایر مناطق بلوچستان از آب و هوای معتدلی برخوردار

است و عشایر به شکل منسجم اما نه به آن جلال و شکوه بختیاری و شاهسون کوچ می کرده اند و امروزه بقایایی از آن نوع کوچ وجود دارد. هر جا چشمه ای و مختصر سبزه ای بوده یا حتی چاله ای طبیعی که مقداری آب باران در دل خود ذخیره داشته است، یک یا دو خانوار که همه دارایی آنها به چند بز لاغر و نحیف خلاصه می شود کپر زده اند، این است که گاه در دل نیابانهای بلوچستان، فرسنگها دور از آب و آبادی، ناگاه چشمت بیک کپر می افتد و حیران می مانی که در پهنه این دشت لخت و عور یک بلوچ تنها چه می کند. بدیهی است در اطرافگاهی با این خصوصیات فقط چند روزی دوام می آورد و او ناچار به جستجوی مکانی دیگر از جا کنده می شود و شاید یکی دو جای دیگر نظیر این سراغ داشته باشد، اما باید شانس بیاورد که دیگران زودتر بدانجا نرسیده باشند در غیر این صورت همه تابتستان سرگردان خواهد ماند. او در دایره ای به شعاع ۱۰ تا ۵ کیلومتر به دور خود می چرخد و هر چند صبحی کپر را از جامی کند، فقط برای این که آن را به چند کیلومتر یا حتی چند صد متر آن طرف تر منتقل کند. علت این جا به جایی مکرر فقر پوش گیاهی که چر (= مرتع) است که فقط برای مدت زمان کوتاهی قابل استفاده می باشد. سالزمن موردی را از طایفه یار احمد زهی (شهنواری) مثال می زند که این در بهار سال ۱۳۴۷، در مسافتی حدود ۴ کیلومتر، هفت بار جا بجا شده است یعنی از غرب به شمال، سپس مجدداً به غرب و از غرب به جنوب و از جنوب به شمال و بالاخره از شمال به شرق تغییر مکان داده است^{۱۴}.

از خصوصیات دیگر کوچ بلوچ این است که برای او بیلاق و قشلاق اعتباری ندارد در تابتستان به گرمسیر و در زمستان به سردسیر کوچ می کند.

بلوچ برای جبران فقر طبیعت، خود را با شرایط محیط سازگار کرده است و از دو پدیده موجود پیرامون برای تامین نیازهای خویش نهایت استفاده را می برد، این دو پدیده یکی نخلستان و دیگر جنگلهای نخل وحشی است.

الف - نخلستان و تاثیر آن در زندگی عشایر بلوچ :

در بچیوچه گرما که فصل خرما پزان است بلوچها دام را به دست چوپان می سپارند، دامنه کوهستان را رها کرده بالوگ وزن و فرزند و وسایل زندگی به سوی نخلستانها حرکت می کنند تا در طول قریب به سه ماه شکم خود وزن و فرزند را با خرما سیر کنند و مصرف زمستانی خود را نیز ذخیره نمایند.

این کوچندگان دودسته اند، دسته ای که از رفاهی نسبی برخوردارند و مالک نخل می باشند برای برداشت محصول خودشان کوچ می کنند و دسته دیگر کسانی اند که مالک نخل نیستند و صرفاً به امید گردآوری به روستاهایی که نخلستان دارند رهسپار می شوند. در آن جا در کنار نخلستان لوگ می زنند و در تمام فصل برداشت خرما در همان جا می مانند به گردآوری خرما می پردازند.

۱- عشایر معمولاً مدتی زودتر از زمان برداشت به نخلستان می رسند، از زمان رسیدن آنها به نخلستان تا موقع برداشت محصول، همروزه بادمقداری از خرما می نخلهایی را که سند^{۱۵} (Sond) ندارند به زمین می ریزد و عشایر از طرف مالکان اجازه دارند آنها را برای خود جمع آوری کنند. چنین خرمایی البته قابل خوردن نیست و بیشتر برای خوراک زمستان دام ذخیره می شود.

۲- در فصل خرماچینی عشایر درچیدن خرما به مالکان نخل کمک می کنند و به عنوان مزد خرما می گیرند.

۳- صاحبان نخل بهشکرانه برداشت محصول مقداری خرما به این میهمانان تعارف می کنند.

۴- در پایان فصل برداشت بر روی هر نخل مقداری خرما می نارس یا آفت زده باقی می ماند، که برای صاحبان نخل چیدن آن مقرون به صرفه نیست، عشایر این نوع خرماها را جمع آوری می کنند، مدتی در آفتاب می ریزند تا بپزد، بعد هر مقدار از آن را که قابل خوردن باشد در ظروف مخصوصی برای مصرف زمستان خود ذخیره می نمایند و بقیه را برای خوراک

زمستان دام نگه می‌دارند.

در بعضی مناطق سراوان خرما در یک زمان نمی‌پزد، مثلاً فصل برداشت خرما در جالق حدود ۱۵ روز زودتر از کله‌گان است که منطقه‌ای کوهستانی می‌باشد و با جالق فاصله زیادی ندارد. بعضی از عشایر از چنین فرصتی استفاده می‌کنند و نخست به جالق و سپس به کله‌گان کوچ می‌کنند و از هر دو منبع درآمد بهره‌مند می‌شوند.

کوچ هر طایفه محدود به روستاهای مجاور حوزه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند. مثلاً عشایر سیاهانی سراوان که در دامنه رشته‌کوه سیاهان در مناطق گیابان (Giyâbân) پرك (Pork) سرخه (Sorxa) و بون سر (Bownsar) مستقر می‌باشند و این رشته‌کوه از یک طرف به اسفندک و دهک تا پاکستان و از طرف دیگر به کوه سفید و ناهوک تا سینکان امتداد می‌یابد. برای گردآوری خرما، فقط به روستاهای کلگان، کوهک، اسفندک، جالق، کله‌دین (Kalladin) و حومه سراوان که در مجاورت این حوزه است کوچ می‌کنند.

بنابراین یکی از جاذبه‌های کوچ، همسایگی با روستا می‌باشد، که به‌مرور ارتباطاتی را بین این دو جامعه برقرار کرده است، روستاییان و عشایر به هم نیاز دارند، زیرا یکی محصول خرما و آن دیگر مواد پیروتینی بیش از مصرف خود دارد، و هر دو محتاج محصول یکدیگرند که با دادوستد پایاپای موازنه برقرار می‌شود. روابطی از این نوع موجب آشناییها، دوستیها و حتی ازدواج‌هایی شده که پیوند عشایر و روستاییان را مستحکمتر کرده است. ولذا عشایر با اطمینان از پذیرفته شدن به‌سوی روستا کوچ می‌کنند، که اگر امیدوی در نخلستان ندارند، به کرم وجود صاحب نخلستان امیدوارند در کوچ بلوچ نیز تقریباً همان ضوابط کوچ سایر ایلات برای استفاده از منابع طبیعی حاکم است، حتی اگر خانواری تنهارام بیفتد، در محل موعود لوگ می‌زند و منتظر سایر اعضای هلك که احتمالاً از تبار خودش هستند می‌ماند. (شکل ۱۵) ارتباط خویشاوندی يك «هلك» جنگی‌زیبی که تیره‌ای از سیاهانی است و در زمان تحقیق (پاییز ۱۳۶۶) برای گردآوری خرما در

اسفندك مستقر بود، نشان می دهد، این «هلك» در هشت لوك زندگی می کردند و اظهار می داشتند، همیشه با هم کوچ می کنند، و هر سال به همین مکان می آیند، در زمه و کهچر مشترکند ولی خرچشان جداست، ریش سفید یا کاماش (Komáš) هلك کریم بیک است که با دو دامادش هر یک ۵۰ گوسفند دارند، محدودۀ کهچر آنها از دهك و مورت تا کناریس (Konârbas) و کله هارون است، از اول ذیحجه (= ۶ مرداد) به این محل آمده اند و تا ۲۰ صفر (= ۲۲ مهر) در همین جا خواهند بود. بعد به بیلاقشان تبرجد (Tabarjad) و ناودان (Navdân) می روند.

نحوۀ قرارگیری لوگها و رابطۀ هر یک شبیه اردوگاه کوهستانی است که هم جنبۀ امنیتی آن در نظر گرفته می شود، هم به سهولت می توانند بیکدیگر دسترسی داشته باشند. شکل ۱۶ نحوۀ قرار گرفتن لوگها و ارتباط هر یک را نشان می دهد، مقایسه این دوشکل (از طریق شماره ای که برای هر لوك در نظر گرفته شده است) معلوم می کند. در «هلك» لوگ آنها که قرابت بیشتری با هم دارند در مجاورت یکدیگر قرار می گیرد.

امروزه کوچ بیشتر با کامیون انجام می شود، که هزینه آن در رفت و برگشت متفاوت است، در زمان تحقیق يك «هلك» از طایفه عبدلزبی که در کھین مگار (Kahinmagâr) حومه بخش زابلی مستقر بود اظهار می داشتند، برای آمدن به این محل هر نفر ۳۰ تومان بابت کرایه پرداخته اند. این «هلك» از گتان (Getân) آمده بود که طبق اظهار خودشان با ماشین تا این محل سه ساعت راه است، این عده همچنین می گفتند کرایه حمل يك لوگ در موقع آمدن ۶۰۰ تومان و موقع برگشت بسبب اضافه شدن خرما ۱۰۰۰ تومان است.

نخل وحشی (داز) و تأثیر آن در زندگی عشایر بلوچ

یکی از پوششهای گیاهی سراوان نخل وحشی است که در اصطلاح محل به آن «داز» (Daz) می گویند، «داز» درختچه ای است به ارتفاع يك تا دو متر که بر گهای پنجه ای دارد و نام دیگرش نخل زینتی است، «داز» از قدیم

در بیشتر مناطق بلوچستان می‌روییده است. نوشته‌اند لشکریان اسکندر مقدونی در حین عبور از بیابان گندروسیا (مکران) فقط با تغذیه از میوه خرما و وحشی از قحطی نجات یافتند.^{۱۶}

در سراوان در حوزة آبریز رودخانه ماشکید و شعب آن جنگلهای انبوهی از نخل وحشی وجود دارد، که نقشی شگرف در زندگی عشایر این منطقه ایفا می‌کند، تا آن جا که می‌توان گفت «داز» در زندگی بلوچ به منزله تورا است برای سیاد، مثل خاک است برای سفالگر مثل نخ و پشم است برای قالیباف، مثل خشت و گل است برای بنا، یعنی «داز» در زندگی عشایر بلوچ همه این کاربردها را دارد، بلوچ از «داز» هم ابزار کار می‌سازد، هم مفرش، هم سرپناه، و میوه «داز» خوراک مناسبی است برای دام او.

بنابراین «داز» در سه مورد زیر برای عشایر بلوچ نقش حیاتی دارد:

۱- تهیه مسکن: عشایر بلوچ سراوان در مجموع از ۵ نوع مسکن به نامهای لوگ (Loog) کاپر (Kāpar) (= کپر) گدام (Gedām) (= سیاه چادر) کرگین (Kargin) و کت (Kat) استفاده می‌کنند

از این ۵ نوع «کت» کاملاً ثابت، «کرگین» ثابت اما قابل انتقال و بقیه کاملاً متحرک می‌باشد، جز «گدام» که همان سیاه چادر است، مصالح عمده و اصلی در سایر مساکن نامبرده برگ «داز» یا تنه و شاخه نخل است. از برگ «داز» که در اصطلاح به آن «پیش» (Piš) می‌گویند، در بعضی نقاط بلوچستان مستقیماً بدون هیچ دخل و تصرف در پوشاندن سقف مساکن استفاده می‌شود اما در سراوان از حصیری که با برگ (داز) بافته می‌شود برای این منظور بهره می‌گیرند.

الف- لوگ (Loog): برای ساختن لوگ شاخه‌های نخل را به فواصل معین در زمین مقابل یکدیگر تعبیه می‌کنند و سر هر دو شاخه مقابل را با نخ محکم به یکدیگر می‌بندند، به این ستونهای قوسی گدام‌دار (Gedāmdar) می‌گویند که برای استحکام بیشتر از طرف داخل در محل اتصال هر شاخه میله‌های چوبی به نام تیر دستک (Tirdastak) قرار می‌دهند، برای دیوار و پوشش

سقف لوگ در تابستان فقط از تگرد (Tagerd) (= حصیری که از برگ‌داز می‌بافند) استفاده می‌شود، اما در زمستان پوششی از «گدام» نیز به آن اضافه می‌کنند

ب - «گدام» (Gedâm): دستبافته‌ای است از موی بز در قطعاتی به عرض ۲۰ تا ۵۰ سانتیمتر و به طول دلخواه. عشایر سراوان به هر قطعه از این دستبافته «گدام» و به سیاه‌چادری که از به هم دوختن این قطعات تهیه می‌شود نیز «گدام» می‌گویند.

ج - کپر یا به اصطلاح سراوان کاپر (Kâpar) در سراوان به سرپناه‌های تابستانی اطلاق می‌شود که سایبانی بدون در و دیوار است و سقف آن از تنه نخل و پوشش برگ «داز» بر روی چهار پایه چوبی تکیه دارد.

د - کرگین (Kargin) شبیه لوگ است، با این تفاوت که برای استحکام بیشتر از تنه نخل برای پوشش سقف و پایه استفاده می‌کنند، کرگین تقریباً یک مسکن دائمی است، به این سبب گاهی دیواره آن را به ارتفاع ۷۰ تا ۸۰ سانتیمتر از گل و خشت یا سنگ می‌سازند که در این صورت به آن چارکی (Charki) گفته می‌شود و نام دیگر آن در صورتی که مصالح نامرغوبی در بنای آن به کار رفته باشد کد (Kadd) است، پوشش سقف و دیوار کرگین از «تگرد» است.

ه - کت (Kat)، بیشتر مسکن عشایر ساکن و یکجانشین است، مصالح عمده آن خشت و گل است ولی در پوشش از کنت (Kont = تنه نخل) و کرز (Karz = شاخه نخل) و تگرد (Tagerd = حصیر بافته‌شده از برگ «داز») استفاده می‌شود، برای این منظور «کنت» را در عرض بنا به فواصل معین قرار می‌دهند و با مهر (Mohr) که از «کرز» ساخته شده است^{۱۷} سقف را می‌پوشانند، سپس یک ردیف «تگرد» روی «مهر» می‌گسترانند و مقداری خاک نرم روی آن می‌ریزند و کاهگل می‌کنند.

این بنا معمولاً یک در و دیوار دارد و فاقد پنجره و نورگیر است. تزیینات داخلی آن شبیه لوگ می‌باشد، گاهی در یک قسمت از دیوار تاقچه یا رفهای

متعدد پلکانی از زمین تا نزدیک سقف می سازند و وسایل آشپزخانه را روی آن می چینند، مثل زمانی که در لوگ زندگی می کردند و این ظروف را به دیواره آن می آویختند.

در سراوان به «کت» «بان» و «دوار» (Davâr) نیز گفته می شود، به يك اتاق «کت» و به خانه که مجموعه چند اتاق است کتان می گویند، برای خانه از لغت «گس» (Gas) نیز استفاده می شود، به زن که کدبانوی خانه است، دوار و گس نیز می گویند، اگر يك بلوچ سراوانی بخواهد از کسی بپرسد که ازدواج کرده است یا نه می گوید. دوار کرتا؟ (Davâr - e - Kortâ = زن گرفته ای؟) یا می پرسد گس و جاگه کرتا؟ (Ges - o - Jagakortâ = زن و خانه اختیار کرده ای؟).

۴- تهیه ابزار و وسایل زندگی: از برگ داز انواع صنایع دستی و وسایل مورد احتیاج تهیه می کنند که مهمترین آنها بشرح زیر است
- ریز (Riz) طنابی است که از برگ «داز» می بافند و موارد استفاده زیادی دارد.

- سند (Sond) ظرف سبدمانندی است که از برگ نوعی «داز» بنام پرك (Pork) که برگهای ضخیم و متمایل به کبود دارد می بافند، سند برای محافظت از خوشه خرما به کار می رود.

- هده (Hodda زنبیل) که از آن برای حمل خرما و همچنین پایین آوردن خوشه خرما از نخلهایی که سند ندارد استفاده می کنند.

- سبت (Sabt) همان «هده» است در اندازه کوچکتر
- پیش بند (Pišband) که نوعی بسته بندی خرما از برگ «داز» است.

شکل (۱۰ و ۱۱)

- کتل (Kattel) ظرف حصیری بیضی شکل شبیه جوال یا گونی در قطع کوچکتر است، از «کتل» برای نگهداری خرما استفاده می کنند و تا يك سال خرما در آن سالم می ماند.

- پربند (Parbond) کمر بند حایلی است که برای بالا رفتن از نخل

مورد استفاده قرار می گیرد .

– تگرد (Tagerd) یا حصیر که هم برای زیرانداز و هم برای پوشش دیوار و سقف لوگ و کرگین به کار می رود .

۳– تهیه خوراک دام میوه «داز» را که در اصطلاح به آن (Konäl) می گویند، در مواقع اضطراری یا بر سبیل تفنن می خورند ، اما بیشتر آن را برای خوراک دام جمع آوری می کنند. چون گوشت کمی دارد، آن را با هسته اش می کوبند و در زمستان به دام می دهند ، از هسته خرما نیز برای تغذیه دام استفاده می شود . سالزمن اشاره به منظره کوبیدن آن نموده و می نویسد «صدای کوبیدن هسته خرما در زمستان مثل مشک زدن در فصل بهار از همه جا به گوش می رسد»^{۱۸} .

هسته خرما را قبل از کوبیدن مدتی در آب می خیسانند تا نرم شود ، سپس با سنگ می کوبند نرمه آن را با مقداری آرد مخلوط می کنند به گوسفند می دهند ، چون کیفیت غذایی خوبی دارد ، خوراک بسیار مناسبی برای دام است و لذا بیشتر به مصرف تغذیه دامهای پرواری می رسد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

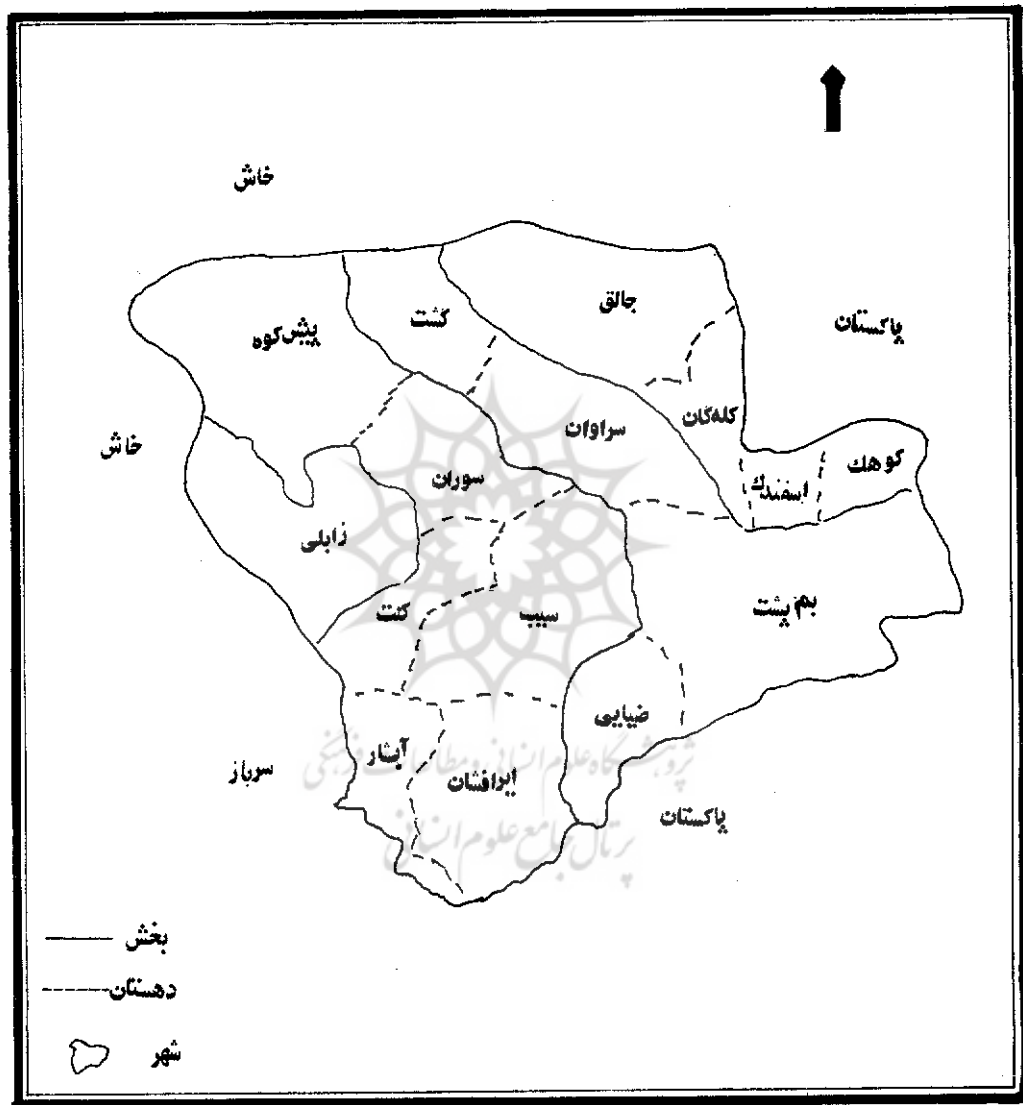
پرتال جامع علوم انسانی

مآخذ:

- ۱- عسگری، ناصر مقدمه‌ای بر شناخت سیستان و بلوچستان، تهران، دنیای دانش، ۱۳۵۷، صفحات ۱۴/۲۶/۴۰/۴۵.
- وزارت آبادانی و مسکن، «بررسی ایلات عشایر بلوچستان و پیشنهاداتی برای آبادانی آنها»، ۱۳۴۸، ص ۱۸۳.
- ۳- کرزن، جرج. ن- ایران و قضیه ایران، ترجمه، علی جواهر کلام، تهران، چاپ سوم، ۱۳، ابن سینا، ص ۲۶۰.
- ۴- اطلاعات مربوط به پراکندگی عشایر را مسئول محترم اداره امور عشایری سراوان در اختیار نگارنده قرار دادند که جای تشکر دارد.
- ۵- کرزن، جرج. ن. ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۱۴.
- ۶- همان مآخذ: زیر نویس ص ۳۱۵.
- ۷- انصاری دمشقی، نجه الدهر فی عجائب البر و البحر، ترجمه طیبیان، ۹، ۹، ص ۳۰۰.
- ۸- مجهول المؤلف، تاریخ سیستان، تصحیح ملك الشعرای بهار، تهران، خاور، ۱۳۱۴، ص ۸۶.

9 - M. Longworth Dames, Popular poetry of the baloches, published by the royal asiatic society, 1907 Vol 1, P. XXII.

- ۱۰- مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، «هیجان»، نشریه شماره ۱۶، ص ۷۶.
- ۱۱- همان مآخذ بررسی طایفه زین الدینی ص ۵۹، همچنین نگاه کنید به نشریه دیگر همین مرکز، بررسی کلی طایفه مبارکی ج ۲، ص ۵۹.
- ۱۲- پاتینجر، ستوان هنری، سفرنامه (مسافرت به سند و بلوچستان) ترجمه، دکتر شاپور گودرزی، دهخدا، ۱۳۴۸، ص ۴-۶۳.
- ۱۳- مآخذ ۱۱ ص ۹.
- ۱۴- سالزمن، فیلیپ، «کوچ متفاوت دو طایفه بلوچ»، ترجمه نیما همای ایلات و عشایر و انتشارات آگاه، ۱۳۶۲.
- ۱۵- یک نوع کیسه حصیری است که برای محافظت به خوشه خرما می‌بندند.
- ۱۶- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول ترجمه کریم کشاورز تهران، انتشارات نیل، ۱۳۵۵، ج ۱- ص ۳۹۵.
- ۱۷- از به هم بستن چند کرز (شاخه خرما وقتی برگهای آن را جدا کرده باشند) مهر ساخته می‌شود.

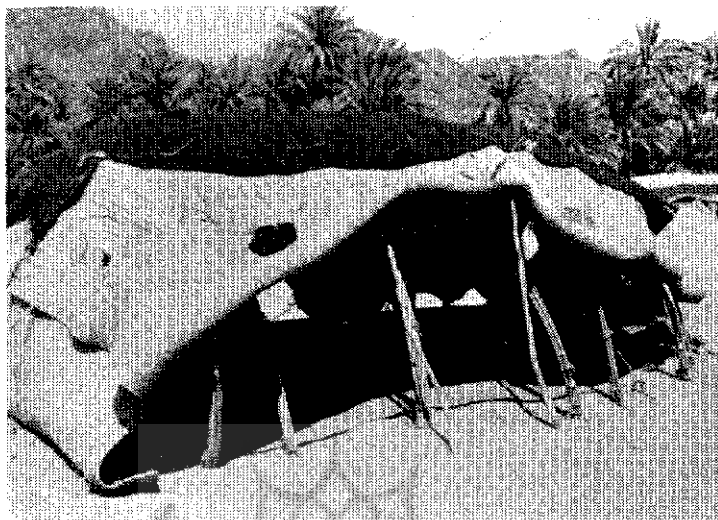


۱- نقشه سرآوان



۲- تصویریک زن از طایفه چاکری

فنون کوچ نشینان بلوچ در... ۱۴۱



۳- لوگ، پوشش لوگ از «تگر» (Tager) = حصیر یا گدام (Godam) ویا از هر دو است



۴- بعد از بافتن «ریز» (Riz) آنرا با سنگ می کوبند، تا انعطاف و دوام بیشتری داشته باشد.



۵- زنان عشایر در اوقات فراغت، وقت خود را به تهیه صنایع دستی ازیش (Pis) (=برگ نخل وحشی) می گذرانند این زن در جلوی لوگ به بافتن ریز (Riz) مشغول است.



۶- خوشه خرما را به محض شروع زمان پختن «سند» می کنند، تا از گرد باد، پرندگان و زنبور محفوظ بماند.

فنون کوچ نشینان بلوچ در... ۱۴۳



۷- «ریز» بیشترین مورد استفاده را در زندگی عشایر دارد، به این دلیل زن و مرد در هر حال و هوایی که باشند، به بافتن آن مشغولند.



۸- مرد عشایر، پاپوش خود را هم از برگ «داز» تهیه می کند، به این پاپوش در اصطلاح «سیواس» (Sivas) می گویند

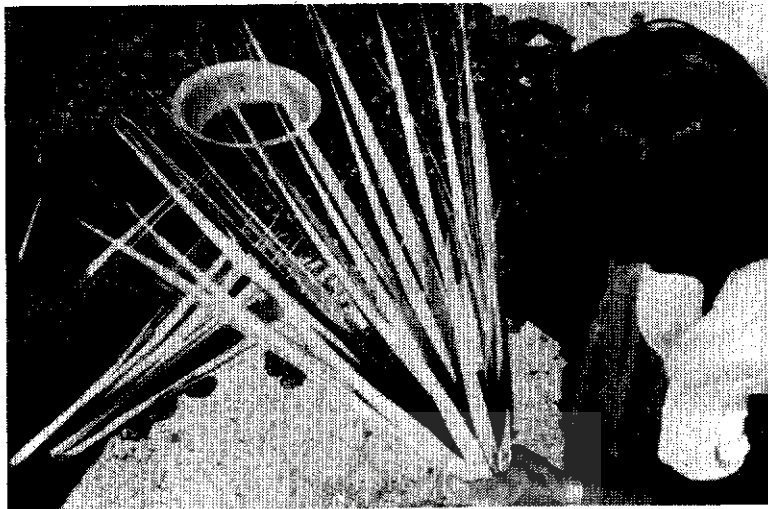


۹- عشایر خرماي مرغوبتر را كه خوراك خود آنها است در «هيزك» (Hizak) كه از بوست گوسفند تهيه مي شود نگهداري مي كنند، خرما در «هيزك» تا يك سال دوام مي آورد .

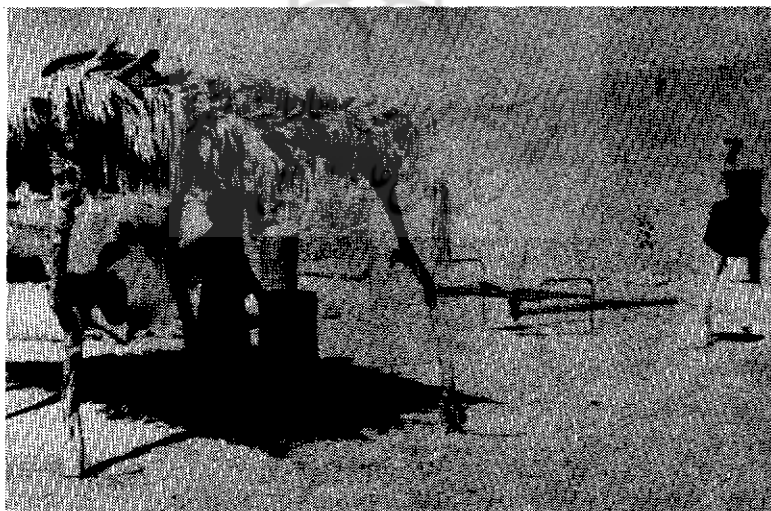


۱۰- از پيش (Pis) (= برگ نخل وحشی) به سبب پنجه ای بودن می توان برای ذخیره خرما استفاده کرد، هر «پیش» حدود يك كيلومتر فیت دارد، خرما را روی برگ می ریزند، برگهای آن را جمع می کنند و سر آنها را به هم گره می زنند و در مسافرت یا کوه و دشت برای مصرف روزانه با خود می برند.

فنون کوچ نشینان بلوچ در... ۱۴۵



۱۱- شیوه استفاده از «پیش داز» (Pis-E-dâz = برگ نخل وحشی) در بسته بندی و ذخیره خرما.



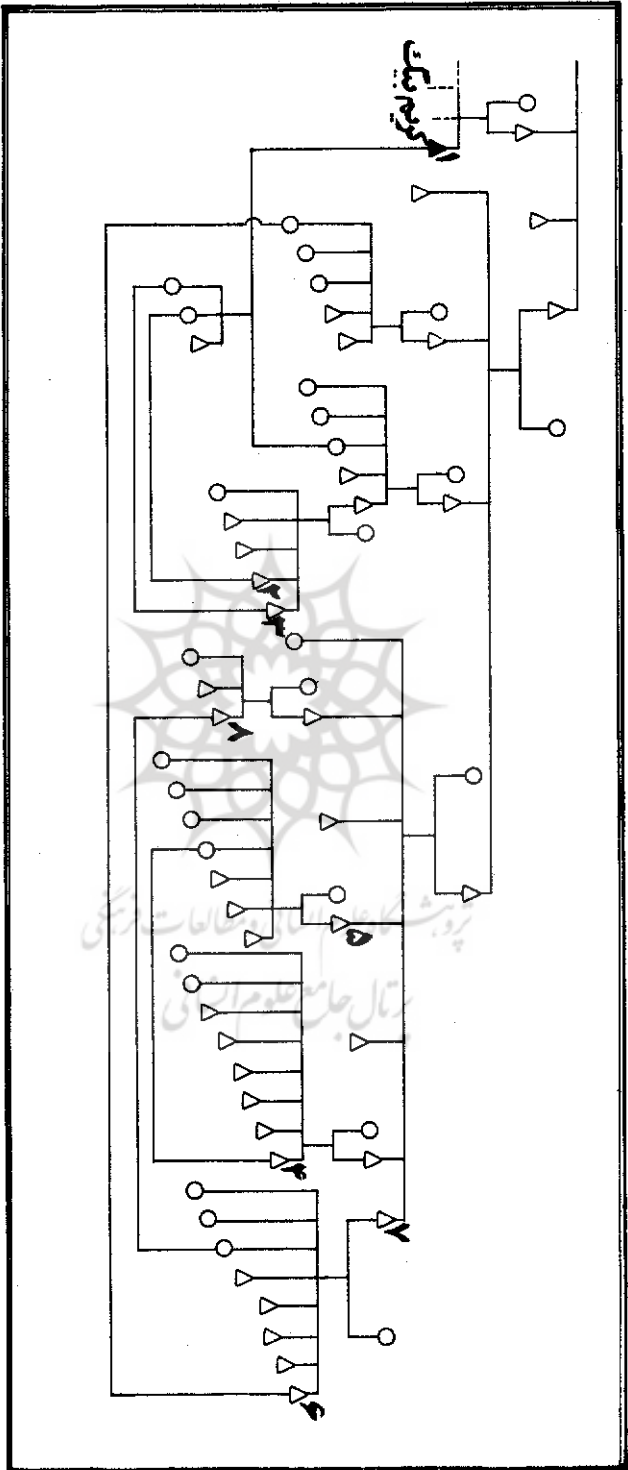
۱۲- کاپر (kâpar)



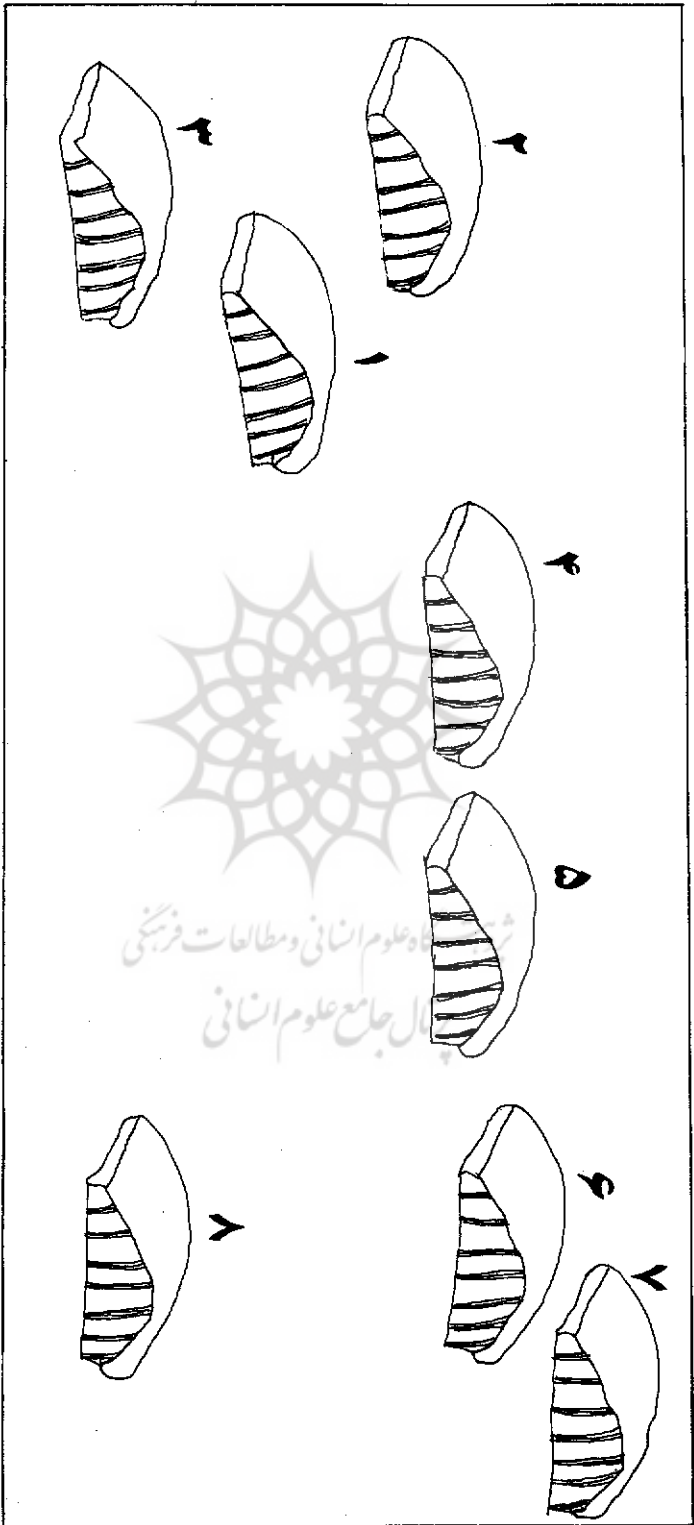
۱۳- در راه بازگشت، باهمه سازوبرگ زندگی خود، ازخانه (لوک) وزن و فرزند و اسباب زندگی وخرمایی که نزدیک به سه ماه درکارگردآوری آن بوده است.



۱۴- فصل خرما بسرآمده است و عشایرآماده برای بازگشت می‌شوند.



۱۵- نظام خورشیدآوندی یک دهکده (Hog) ازتیره جگزیس طایفه سیاهان اصفهان،
 پاییز ۱۳۶۱.



۱۶- در دهانک جهان، (معمل استوار ملگ) دلوگ، آان که قرابت یشتری باهم دارند بههم نزدیکتر است، به کک شماره و با رجوع به شکل ۱۵ رابطه خویشاوندی هر دلوگ، مشخص می شود، خلوت گریز، شماره نه به سبب یگانگی بلکه به علت تجرد است .